

بحران در اقتصاد جهانی: جهانی شدن سرمایه و صنعتی شدن جهان سوم از دهه ۱۹۷۰*

دکتر فرهاد دانش‌نیا**

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۱

تاریخ تأیید نهایی: ۸۹/۹/۲۷

چکیده

در این مقاله به نقش تحولات ساختاری اقتصاد سیاسی جهانی در صنعتی شدن کشورهای جهان سوم در چند دهه اخیر توجه شده است. مقاله حاضر در چارچوب نظریه ماتریالیسم تاریخی گرامشویی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهانی شدن را معادل مرحله جدیدی از گسترش سرمایه‌داری تلقی می‌کند. شاخه‌های این مرحله از گسترش سرمایه‌داری، تقسیم کار، مدل انباشت، شاخه جدید تکنولوژی، فرم‌های اقتصادی-اجتماعی و ساختار قدرت متناسب با آن در قالب سرمایه جهانی است. برآیند این تحول، تمرکز کشورهای پیشرفته در قالب بلوک قدرت فراملی، بر شاخه‌های نوینی از تکنولوژی است. آنچه جهان سوم را با این ساخت قدرت، مرتبط و متصل می‌سازد، استقرار شاخه‌های کلاسیک تکنولوژی در کشورهای جهان سوم، مانند صنایع فولادسازی، ذوب فلزات و صنایع تولید محصولات اولیه پتروشیمیایی است. مدعای اصلی مقاله این است که بین جهانی شدن سرمایه‌داری در قالب چرخه

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده، با عنوان «تحولات اقتصاد سیاسی جهانی و مسأله انتقال صنعت به کشورهای جهان سوم» است که با راهنمایی دکتر امیر محمد حاجی‌یوسفی در دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی به انجام رسیده است.

** استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی (fdaneshnia@gmail.com).

گسترش و بحران این نظام از دهه ۱۹۷۰ به بعد، و صنعتی‌شدن جهان سوم رابطه مستقیمی وجود دارد.

کلیدواژگان: تحولات اقتصاد سیاسی جهانی، بحران سرمایه‌داری، انتقال صنعت، جهان سوم.

مقدمه

بررسی موقعیت کشورهای جهان سوم در ساختار اقتصاد سیاسی جهانی و چیستی ماهیت رابطه میان آن‌ها با کشورهای پیشرفته، در چارچوب مبحث روابط شمال/جنوب، هم‌چنان از موضوعات جدی حوزه اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. یکی از مهم‌ترین محورهای این رابطه در چند دهه اخیر، موضوع صنعتی‌شدن جهان سوم است. بسیاری از کشورهای آسیایی، امریکای لاتین و حتی آفریقا، به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ تلاش کرده‌اند تا در چارچوب استراتژی توسعه صادرات و روی آوردن به کالاهای ساخته‌شده، از خام‌فروشی رهایی یابند (تودارو ۱۳۸۷، ۴۱۵-۴۰۹). برآیند این روند تاکنون، این بوده که اغلب کشورهای جهان سوم، به تناسب ظرفیت‌ها و امکانات خود، پذیرای شاخه‌هایی از فناوری وارداتی، به‌ویژه به شکل «کارخانه‌های آماده کار» در داخل خاک خود بوده‌اند.

از سوی دیگر، هم‌زمان با روند انتقال و گسترش صنایع صادرات‌محور از دهه ۱۹۷۰ به کشورهای جهان سوم، شاهد بروز تحولات و بحران‌هایی در اقتصاد سیاسی جهانی هستیم. در این راستا، می‌توان از یک سو به شکل‌گیری بحران‌های زیست‌محیطی در کشورهای غربی، تعمیق بحران سودآوری صنایع کلاسیک در مدل انباشت بعد از جنگ، گران شدن و کمبود مواد خام در این کشورها، و از سوی دیگر، به جهانی‌شدن ساختارهای سرمایه، تولید و تجارت، ظهور بازی‌گران فراملی و شرکت‌های چندملیتی، انقلاب در تکنولوژی و ظهور صنایع پیشرو اشاره کرد.^۱

در این مقاله تلاش می‌شود ارتباط میان روند استقرار صنایع کلاسیک در جهان سوم و تحولات مذکور در چارچوب فرماسیون اقتصادی - اجتماعی کشورهای پیشرفته از

۱. در مورد تحولات تکنولوژیک و انقلاب در فناوری اطلاعات و ارتباطات، ر. ک: آلون تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی (تهران، نشر نی، ۱۳۶۲)، و مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.

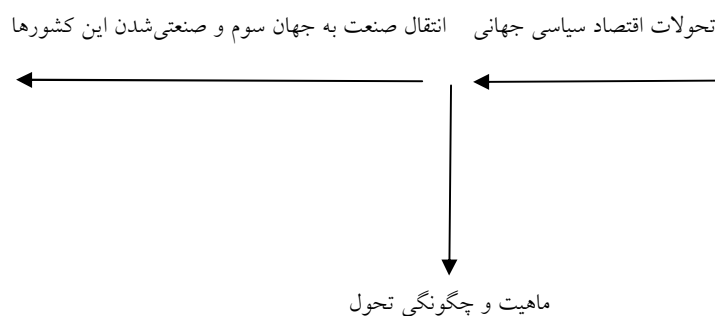
مقطع یاد شده، روشن شود، و نقش متغیر ساختاری در انتقال صنایع و صنعتی شدن جهان سوم در چند دهه اخیر مورد ارزیابی قرار گیرد. در این جا، چگونگی کارکرد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری جهانی از دهه ۱۹۷۰ به بعد، مهم‌ترین مؤلفه تعیین‌کننده انتقال برخی صنایع و صنعتی شدن جهان سوم تلقی می‌شود، و صرفاً به مقوله نقش تحولات ساختاری در شکل‌گیری پدیده انتقال صنعت به جهان سوم و صنعتی شدن این کشورها پرداخته می‌شود. پیامدهای این الگو برای فرم‌اسیون اقتصادی-اجتماعی کشورهای جهان سوم در سطح خرد و تأثیر آن بر الگوی رابطه این کشورها با کشورهای پیشرفته در سطح کلان، موضوع این مقاله نیست^۱، بلکه علل اصلی انتقال برخی صنایع به جهان سوم و جغرافیای صنعت و تکنولوژی در اقتصاد سیاسی جهانی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

پرسش محوری مقاله این است که میان تحولات اقتصاد سیاسی جهانی و انتقال صنعت به کشورهای جهان سوم، چه رابطه‌ای وجود دارد.

پرسش‌های فرعی مقاله نیز عبارت‌اند از: مهم‌ترین شاخصه‌های بحران در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل از دهه ۱۹۷۰ به بعد چیست؟ این بحران‌ها تاکنون چگونه بر انقلاب در تکنولوژی از یک طرف، و انتقال برخی صنایع به جهان سوم تأثیر گذارده‌اند؟ مهم‌ترین صنایع منتقل شده به جهان سوم کدام‌اند؟

فرضیه مقاله این است که از دهه ۱۹۷۰، بحران در مدل انباشت سرمایه و کاهش سودآوری صنایع کلاسیک در غرب، به همراه بحران‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و اجتماعی دیگر در شیوه تولید سرمایه‌داری، موجب انتقال صنایع صادرات‌محور^۲ و آلاینده از کشورهای صنعتی به کشورهای جهان سوم از یک سو، و روی آوردن کشورهای پیشرفته به شاخه جدید تکنولوژی از سوی دیگر شده است. بر اساس این فرضیه، سازوکار تأثیرگذاری ساختار کلان اقتصاد سیاسی جهانی بر صنعتی شدن جهان سوم در مقطع کنونی را می‌توان به شکل زیر ترسیم کرد:

۱. نگارنده در مقاله دیگری به آثار و پیامدهای جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری برای کشورهای جهان سوم و تحول در الگوی روابط این کشورها با کشورهای پیشرفته در چارچوب تقسیم‌کار جهانی و صنعتی شدن جهان سوم پرداخته است.



این مقاله بر پایه این مفروض بنا شده که نظام سرمایه‌داری، پدیده‌ای جهانی است، و به مثابه یک نظام جهانی عمل می‌کند. این نظام دارای سازوکارهای جهان‌شمول است. در نتیجه، کشورهای توسعه‌یافته و جهان سوم، بخش‌های مختلف این نظام جهانی محسوب می‌شوند. در واقع، بررسی عمل کرد هر یک از بخش‌های نظام و فهم مناسبات سیاسی-اقتصادی آن، منفک از نتایج‌اش در سایر بخش‌ها و مناطق، عملی تجریدی و انتزاعی خواهد بود.

منظور از جهان سوم نیز در این مقاله الزاماً بُعد مکانی، یعنی کشورهای خاصی در آفریقا، امریکای لاتین یا آسیا نیست، بلکه منظور، بیش‌تر شرایطی است که به‌خاطر قرار گرفتن در پایین‌ترین رده در تقسیم کار جهانی و ضعف‌های ناشی از تعامل با ساختارهای اقتصاد سیاسی جهانی در هر نقطه، رقم می‌خورد. از این رو، اگر چه کشورهای جهان سوم از لحاظ جمعیت، منابع، نهادها، موقعیت، امکانات و ظرفیت تعامل با نهادهای نظام سرمایه‌داری جهانی در شرایط یکسانی قرار ندارند، اما جهان سوم در این مقاله، مفهومی است که به نوعی تقسیم‌بندی در اقتصاد سیاسی اطلاق می‌شود، و کشورهایی را در بر می‌گیرد که در روابط بین‌المللی خود با کشورهای صنعتی و نهادهای فراملی، با مسائل و مشکلات مشابهی مواجه هستند.

چارچوب نظری

برای بررسی تحولات ساختاری عمده اقتصاد سیاسی جهانی و چگونگی تأثیرگذاری آن بر کشورهای جهان سوم، نظریه‌های مختلفی وجود دارد. رئالیسم، لیبرالیسم،

سازنده‌انگاری^۱، مکتب تنظیم^۲، نظریه نظام جهانی^۳، فمینیسم و مکتب وابستگی، از جمله نظریه‌هایی اند که هر کدام با رویکردهای خوش‌بینانه یا بدبینانه^۴، برون‌نگر یا درون‌نگر، مادی‌گرا یا اندیشه‌گرا^۵، و نهایتاً ساختارگرایانه یا مبتنی بر نقش کارگزاران^۶ و فرآیندها، به جهانی‌شدن و چالش‌ها یا فرصت‌های آن برای توسعه و صنعتی‌شدن کشورهای جهان سوم می‌پردازند. واقعیت آن است که همه این نظریه‌ها به یک اندازه، امکانات و ابزار تحلیل در اختیار ما قرار نمی‌دهند. بلکه مفاهیم و گزاره‌های برخی از نظریه‌ها، به صورت دقیق‌تری می‌تواند شاخصه‌های تحولات یادشده و چگونگی انضمامی‌شدن آن در چارچوب فرماسیون اقتصادی - اجتماعی جهان سوم را مورد ارزیابی قرار دهد. در این مقاله، برای تحلیل تحولات ساختاری در اقتصاد جهانی، و ارتباط آن با صنعتی‌شدن کشورهای جهان سوم در چند دهه اخیر، نظریه ماتریالیسم تاریخی گرامشویایی^۷ به کار گرفته می‌شود. تحلیل نوگرامشویایی در مقایسه با دیگر نظریه‌های یک سونگر و تقلیل‌گرا^۸، بر چگونگی درهم‌تنیدگی مؤلفه‌های مادی و معنایی^۹ یا عناصر فرهنگی، نهادی و مادی در چارچوب قوام متقابل ساختار/کارگزار استوار است^{۱۰} (Cox, 2000, 1540-1541).

مُبدع اصلی این نظریه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، آنتونیو گرامشی است. گرامشی در سال‌های ۱۹۲۰، یعنی در زمانی زندگی می‌کرد که سرمایه‌داری با یکی از بحران‌های ادواری خود مواجه بود. اما با وجود پیش‌بینی کارل مارکس مبنی بر فروپاشی این نظام به هنگام بروز بحران و متحدشدن پرولتاریا، نه تنها گرامشی شاهد این اتفاق نیست، بلکه بسیاری از نیروها و طبقات پایین جامعه آلمان و ایتالیای زمان حیات او، در دولت‌های سرمایه‌داری فاشیستی جذب شده، و به حامیان آن‌ها تبدیل می‌شوند.

-
1. Constructivism
 2. Regulatory School
 3. World System Theory
 4. Optimistic/Pessimistic
 5. Material/Ideational
 6. Structural/Agential
 7. gramscian historical materialism theory
 8. reductionist theory
 9. ideational/material

۱۰. برای مطالعه بیشتر ر. ک:

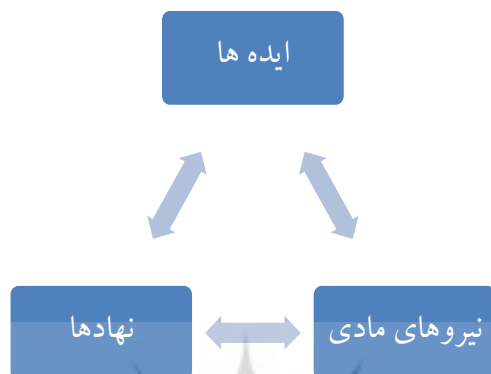
Stephen, Gill (1993), *Gramsci: Historical Materialism and International Relations*, Cambridge, University Press.

گرامشی به منظور پاسخ این پرسش چرایی تحقق نیافتن پیش‌بینی‌های مارکس، تلاش می‌کند تا با به‌کارگیری مفاهیمی چون هژمونی^۱، روابط تولید^۲، نیروهای اجتماعی^۳، جامعه مدنی، بلوک تاریخی^۴، ایدئولوژی و نقش آن در بازتولید نظام سرمایه‌داری، پیچیدگی این وضعیت را نشان دهد (Cox, 1993, 49).

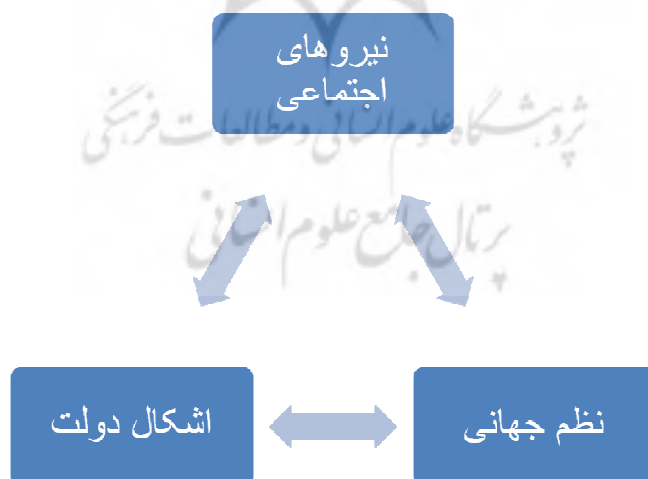
در روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی جهانی، کسانی چون رابرت کاکس^۵ و استفان گیل^۶ تلاش کرده‌اند تا با به‌کارگیری مفاهیم گرامشی و الهام از سامان فکری-فلسفی او، در باب تحولات اقتصاد سیاسی جهانی نظریه‌پردازی کنند. در چارچوب نظریه ماتریالیسم تاریخی گرامشین، سرمایه‌داری شیوه تولیدی است که در عصر جهانی شدن و در سیر تکامل دیالکتیکی خود، فراملی شده و امروز تقریباً همه دولت‌ها را در بر گرفته است. از نظر کاکس، به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان ماتریالیسم تاریخی گرامشین، نظام سرمایه‌داری به‌منزله شیوه تولید مسلط بر اقتصاد جهانی، سازمان اقتصادی-اجتماعی جوامع بشری را به اشکال گوناگون تحت تأثیر قرار می‌دهد. انگیزه اصلی نظام سرمایه‌داری، همواره تعقیب سود و دستیابی به ارزش اضافی است. یکی از قانون-مندی‌های عام حاکم بر این نظام، آن است که در راستای حصول به این انگیزه‌ها، همواره در قالب یک تقسیم کار و مدل ویژه انباشت سرمایه در هر دوره «گسترش» عمل می‌کند. به نظر کاکس، هر مرحله از «گسترش»، مدل انباشت و تقسیم کار خاصی دارد که شامل سازمان اقتصادی-اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی مختص به خود است، و وحدت ساختارهای اجتماعی درهم تنیده را شکل می‌دهد. لازمه مدل ویژه انباشت چند چیز است: نخست، درهم‌تنیدگی و سلسله‌مراتب اقتصادی مبتنی بر تقسیم بین‌المللی کار، که در چارچوب آن روابط طبقاتی، استخراج مازاد و شکل‌گیری انباشت سرمایه تسهیل می‌شود. دوم، وجود دستگاه سیاسی که به اشکال مختلف، قوانین لازم را برای استخراج مازاد و شکل‌گیری انباشت، به اجرا می‌گذارد، و نهایتاً یک ایدئولوژی که آگاهی تاریخی لازم برای شکل‌گیری انباشت و نظم اجتماعی را در یک دوره تاریخی مشخص، یعنی مرحله گسترش، فراهم می‌کند.

-
1. hegemony
 2. production relations
 3. social forces
 4. historical block
 5. R. Cox
 6. S. Gill

دیالکتیک تعامل نیروهای سه‌گانه و شکل‌گیری بلوک تاریخی در هر مرحله



از این منظر، تبلور ادغام و درهم‌تنیدگی مؤلفه‌های فوق در روابط بین طبقات داخلی، هژمونی را در سطح دولت/جامعه مدنی و بین طبقات رقم زده، و در سطح جهانی نیز، تفاوت در ظرفیت‌های تولیدی، نهادی و ایدئولوژیک به صورت‌بندی نظم هژمونیک بین بازی‌گران در قالب یک «بلوک تاریخی» به شکل زیر می‌انجامد (Gills, 1993, 189).



نظم هژمونیک امریکایی^۱ پس از جنگ دوم جهانی

واقعیت آن است که ایالات متحده به علت دارا بودن ظرفیت‌های مادی، نهادی و ایدئولوژیک در سال‌های پایانی جنگ دوم، موفق شد مرحله جدید گسترش نظام سرمایه‌داری و نظم هژمونیک جهانی را بر مبنای مدل انباشت فوردیسم^۲ و شاخه تکنولوژی مسلط (اتومبیل‌سازی و صنایع جانبی آن) در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی تا دهه ۱۹۷۰ مستقر سازد. اصلی‌ترین شاخصه‌هایی که رژیم انباشت بعد از جنگ دوم جهانی را به رشد سریع اقتصادی- جهانی سرمایه‌داری و شروع مرحله جدید گسترش آن تا دهه ۱۹۷۰ سوق داد، عبارت بودند از:

- تعهد ایالات متحده برای فراهم کردن ساختارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی لازم به منظور رشد سرمایه‌داری در جهان غیرکمونیزست؛
- توانایی ایالات متحده در حفظ رشد بالای تقاضای جهانی از طریق کسری موازنه پرداخت‌ها که عمدتاً از طریق هزینه‌های نظامی ماورای دریاها توسط این کشور صورت می‌گرفت؛
- هم‌پوشانی و تلاقی ایده‌ها، نهادها و سیاست‌ها میان دول عمده سرمایه‌داری و متحدان جهان سوم آن در چارچوب یک نظام لیبرالیسم تعدیل‌شده؛ مانند مشروعیت مدل لیبرال دموکراسی در غرب و ژاپن در دوره جنگ سرد و ترویج مدل‌ها و نظریه‌های توسعه در بسیاری از کشورهای جهان سوم در قالب نظریات روستو و دیگران.

در این راستا، تولید ملی آمریکا تا سال ۱۹۴۵ به سطحی باورنکردنی رسیده بود. در این مقطع، آمریکا ۴۵٪ کل اسلحه جهان، ۵۰٪ درصد کل کالاها و $\frac{۲}{۳}$ کشتی‌های جهان را تولید می‌کرد. درآمد ملی این کشور در سال ۱۹۳۷ حدود ۷۴ میلیارد دلار بود که در سال ۱۹۴۴ به ۱۸۲ میلیارد دلار رسید. سطح تولیدات صنعتی این کشور ۸۰٪ درصد و بخش کشاورزی آن ۳۶٪ درصد افزایش یافت. تا پایان جنگ، آمریکا حدود ۲۰ میلیارد دلار ذخیره طلا داشت که تقریباً $\frac{۲}{۳}$ کل ذخیره ۳۳ میلیارد دلاری دنیا را تشکیل می‌داد (کندی، ۱۳۸۵، ۴۹۹). ایالات متحده در کنار ظرفیت‌ها و توانمندی مادی در قالب دارا بودن پیشرفته‌ترین و جدیدترین شاخه‌های تکنولوژی، یعنی صنعت اتومبیل‌سازی،

1. Pax-Americana
2. Fordism

صنایع مصرفی و دیگر صنایع ملازم آن، ایدئولوژی نظم بعد از جنگ را در قالب منشور آتلانتیک در همان سال‌های جنگ یعنی اوت ۱۹۴۱ ترویج می‌کرد.

اجلاس برتون‌وودز در سال ۱۹۴۴ در ایالت نیوهمپشایر آمریکا برگزار شد. یکی از اهداف این اجلاس، پایه‌گذاری نظامی بود که مانع از تکرار مشکلات اقتصادی دهه ۱۹۳۰ شود. زیرا طی سال‌های دهه ۱۹۳۰، سقوط بازارهای بورس نیویورک و لندن و رکود اقتصادی در سطح جهانی، ممالک اروپای غربی و آمریکا را از یک سو به ایجاد محدودیت‌های ارزی و از سوی دیگر به رقابت‌های سخت تجاری و برقراری تعرفه‌های سنگین گمرکی و وارداتی کشانده بود. برآیند این وضعیت نیز، وخامت اوضاع اقتصادی بود که خود، یکی از دلایل وقوع جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود. (Hoogvelt, 1997, 6)

طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴، شمار مستشاران نظامی آمریکا در ویتنام به ۱۵۰۰۰ نفر افزایش یافت. تا سال ۱۹۷۰، تعداد بمب‌هایی که بر روی ویتنام ریخته شد، از همه بمب‌های ریخته‌شده در تاریخ بشری بر روی کلیه هدف‌ها، بیش‌تر شد. هزینه نظامی این کشور در سال‌های نزدیک به بحران ۱۹۷۰، حدود ۸۵ میلیارد دلار بود که تقریباً ۳ تا ۴ برابر هزینه نظامی چین، ۱۰ برابر هزینه کشورهای برجسته اروپایی (بریتانیا ۹/۷ میلیارد دلار، فرانسه ۹/۹ میلیارد دلار، آلمان غربی ۱۳/۶ میلیارد دلار) بود. آمریکا در این مقطع ۲ میلیون نیروی نظامی و حدود ۵ هزار فروند هواپیما و ۲/۸ میلیون تن کشتی جنگی در اختیار داشت. حال آن که فرانسه (۱۶۰ هزار تن)، ژاپن (۱۸۰ هزار تن) و چین (۱۵۰ هزار تن) کشتی جنگی داشتند (کندی، ۱۳۸۵، ۵۴۹). بخشی از ارقام تجهیزات نظامی دوران کندی، عبارت بود از: ۴۱ زیردریایی پولاریس که روی هم ۶۵۶ سکوی پرتاب را حمل می‌کردند. ۶۰۰ بمب افکن دور پرواز که ۴۰٪ آن‌ها همواره در سطح آمادگی جنگی بودند. در بخش موشک‌های قاره‌پیما، کندی و آیزنهاور، سطح توان آمریکا را پنج برابر کرده بودند. ۲۰۰ فروند این موشک‌ها از زمان آیزنهاور به ارث رسیده بود، و کندی، شمار آن‌ها را به عدد ۱۰۰۰ رساند (امبروز، ۱۳۶۳، ۹-۲۵۸).

در مجموع، در چارچوب حمایت مادی و معنوی ایالات متحده و برتری مطلق این کشور در زمینه صنعتی، مالی و نظامی و شاخه جدیدی از تکنولوژی یعنی صنایع اتومبیل‌سازی و مصرفی و مدل انباشت سرمایه ملازم آن بود که زمینه رشد و گسترش سرمایه‌داری در کشورهای صنعتی بعد از جنگ دوم جهانی فراهم شد. شاخصه اصلی

این فرم‌اسیون تولیدی و مدل انباشت، تراکم در تولید یا تولید در مقیاس وسیع بود. پایین بودن قیمت مواد خام، نبود قیدوبندهای زیست‌محیطی و لزوم بازسازی خرابی‌ها و تأسیسات زیربنایی، امکان بهره‌برداری بهینه از مواد اولیه استخراجی را در چارچوب شاخه تکنولوژی تولید اقلام مصرفی با دوام و صنعت اتومبیل‌سازی برای کشورهای غربی فراهم ساخت. سودآوری صنایع پیش‌رو در این مدل انباشت، با وجود مصرف بالای مواد خام آن‌ها تضمین شده بود، و همین مسأله، خصلت گسترش‌یابنده آن را در قالب تقسیم کار و نظم بعد از جنگ میسر ساخت.

بحران در مدل انباشت پس از جنگ

اما واقعیت آن است که این مفصل‌بندی که بر نقش‌آفرینی هژمونیک ایالات متحده در نظم بعد از جنگ مبتنی است، در سال‌های ۱۹۷۰ با بحران و عدم تعادل روبه‌رو شد. مهم‌ترین علت عدم تعادل ساختاری نظام نیز تشدید رقابت‌های کشورهای صنعتی با یکدیگر حول شاخه تکنولوژی موجود، یعنی صنعت اتومبیل‌سازی و صنایع مصرفی بود که موجب کاهش سودآوری صنایع و لذا بحران در مدل انباشت موجود گردید. هم‌چنین، وابستگی این صنایع به مصرف حجم بالایی از مواد خام به علت انرژی‌بر بودن آن‌ها، از یک‌سو، با گران شدن قیمت مواد خام، به کاهش بیش‌تر سودآوری این صنایع منجر گردید، و از سوی دیگر، مصرف سوخت‌های فسیلی در این شیوه تولید، به شکل‌گیری بحران‌های زیست‌محیطی و اعتراضات اجتماعی مختلف در غرب انجامید. در کنار این مولفه‌ها، باید به اعتراضات کارگری، بالا رفتن هزینه‌های نگهداری نظم هژمونیک موجود برای امریکا، و لذا ایجاد کسری بودجه و کسری تراز بازرگانی و سرمایه‌ای این کشور در مقایسه با رقبا توجه کرد، که به نوبه خود نقشی اساسی در فروپاشی نظام برتوون وودز و تعمیق بحران داشت (Hoogvelt, 1997, 10-20).

در حالی که امریکا، در ۱۹۵۲ حدود ۶۸٪ درصد کل ذخیره پولی بین‌المللی را در اختیار داشت، در سال‌های ۱۹۷۰ این سهم به ۶٪ درصد تنزل یافت. این کشور در سال ۱۹۵۲، بیش از ۵۰٪ درصد ذخیره طلای جهان را در اختیار داشت، و این رقم در دهه ۱۹۷۰ به ۹٪ درصد تنزل یافت (Ray and Karbo, 2008, 359). تولید ناخالص داخلی ژاپن در پایان سال ۱۹۵۲ و با پایان رسمی اشتغال ژاپن، کمی بیش از $\frac{1}{3}$ فرانسه یا

انگلیس بود، حال آن‌که در ۱۹۷۰ تولید ناخالص ملی آن، برابر مجموع انگلیس و فرانسه و بیش از نصف امریکا است (کندی، ۱۳۸۵، ۵۸۲-۵۸۱).

بر اساس نظام برتون وودز، ایالات متحده متعهد شده بود که در مقابل ۳۵ دلار پرداخت یک اونس طلا را تضمین کند. در سال ۱۹۶۹ حدود ۵۳ میلیارد دلار خارج از امریکا انباشته شده بود، در حالی‌که این کشور تنها ۱۰/۵ میلیارد دلار ذخیره طلا در اختیار داشت، و بنابر این، آمادگی عمل به تعهدات خود در این زمینه را نداشت. آن‌جا که قسمت اعظم این دلارها در اروپا و ژاپن بود، این مهم نیز، به کانونی برای تشدید اختلاف بین آن‌ها تبدیل گردید (خالقی، ۱۳۸۴، ۱۰۱).

ایالات متحده در حالی‌که در سال ۱۹۴۷ بیش از ۳۲ درصد از تجارت جهانی را دارا بود، در سال ۱۹۷۲ این رقم به ۱۱ درصد تنزل یافت. موازنه بازرگانی این کشور در سال‌های نزدیک به ۱۹۷۰ به بیش از ۵۰ درصد سقوط کرد. همین‌طور موازنه حساب جاری امریکا در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲، به ترتیب با ۱/۴ میلیارد دلار و ۵/۲ میلیارد دلار تراز منفی مواجه شد (Ray and Karbo, 2008, 359).

تشدید رقابت بین کشورهای صنعتی شریک یا رقیب ایالات متحده، به تولید و عرضه حجم انبوهی از کالاهایی مانند اتومبیل و اقلام مصرفی بادوام به بازار جهانی انجامید. برآیند این امر، شکل‌گیری حجم عظیمی از تولیدات و به اصطلاح «اضافه عرضه در بازار» بود، که به نوبه خود به جنگ قیمت‌ها و کاهش سودآوری صنایع مزبور منتهی شد. در نتیجه تشدید رقابت بین کشورهای سرمایه‌داری از اواسط دهه ۱۹۶۰، نرخ سود نیز کاهش یافت، و سهم امریکا از تولید کل کشورهای سرمایه‌داری جهان از ۷۰ درصد در ۱۹۵۰ به ۵۰ درصد در آغاز دهه ۱۹۷۰ تنزل یافت. رشد تولید این کشور در بخش خصوصی نیز از ۲/۴ درصد در (۱۹۷۲-۱۹۶۵) به ۱/۶ درصد در (۱۹۷۷-۱۹۷۲) سقوط کرد. ضعف بهره‌وری تولید امریکا نسبت به فرانسه (۱۱ درصد)، آلمان (۱۱ درصد)، ژاپن (۲۷ درصد) به ۵ تا ۷ درصد تا ۱۹۷۰ رسید (کندی، ۱۳۸۵، ۵۶۷).

البته، این همه ماجرا نبود. گسترش خارق‌العاده کارخانه‌ها و تجهیزات جدید در قالب شاخه تکنولوژی «صنعت اتومبیل» و «اقلام مصرفی بادوام» در سال‌های ۷۰-۱۹۶۰، و در سایه تشدید رقابت کشورهای صنعتی با یک‌دیگر، سودآوری کلی این صنایع را در اقتصاد کشورهای پیشرفته تقریباً ۲۵/۵٪ کاهش داد. از این پس، اضافه ظرفیت و اضافه تولید ناشی از گسترش کارخانه‌ها، به تولیدکنندگان اجازه نمی‌دهد که

هم‌زمان با افزایش هزینه‌های حاصل از قیمت مواد خام، دست‌مزدها و هزینه‌های ناشی از کاهش آلاینده‌گی صنایع و غیره قیمت محصولات را افزایش دهند. بخش زیادی از این اضافه ظرفیت، برآیند تزریق وسیع تولیدات کم‌هزینه ژاپن و آلمان به بازار جهانی بود که سودآوری صنایع را باز هم کاهش داد. پیش از همه، تولیدکنندگان امریکایی، هزینه این کاهش سودآوری را متحمل شدند. اگر چه این فرآیند در کوتاه‌مدت به ضرر امریکا و به نفع گسترش تولیدات ژاپن و آلمان تمام شد، اما باعث افزایش ارزش پول این کشورها در مقابل دلار شد، و طولی نکشید که هزینه‌های تولید کشورهای مزبور نیز، هم‌تراز امریکا شد و به سقوط نرخ سود و تقسیم بحران بین همگان منجر گردید. تنها در صنعت اتومبیل‌سازی، اضافه ظرفیت تولید چیزی حدود ۲۳ میلیون اتومبیل در سال بود. این مهم در سطوح عظیم‌تری شامل صنایع سنگین مانند فولاد، کشتی‌سازی، ذوب فلزات و صنایع شیمیایی نیز می‌شد. بر اساس آمارها، نرخ سود بسیاری از صنایع مذکور در کشورهای گروه هفت از ۱۹۷۰ به بعد ۴۰ درصد کم‌تر از روند سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۷۰ بوده است. برای مثال، نرخ سود صنایع تولیدی مزبور در کشورهایی چون آلمان در سال ۱۹۷۳ به ۳۰ درصد نسبت به ۱۹۶۹، ۶۷ درصد نسبت به ۱۹۶۰ و ۵۴ درصد نسبت به سال ۱۹۵۵ سقوط کرد (برنر، ۱۳۸۶، ۲۵۱-۳۱۳).

در نتیجه فعالیت این شاخه تکنولوژی در کشورهای غربی، این کشورها از جنگ دوم جهانی تا بحران دهه ۱۹۷۰، بالغ بر ۴۰۴۳۶۲ تن سوخت پرتوزا و بیش از ۴ میلیون متر مکعب زباله‌های آلوده‌کننده تولید کرده بودند. بعضی از این مواد ۲۵۰۰۰ سال فعال باقی می‌مانند. در این مقطع، دریای مدیترانه، سالانه پذیرای یک میلیون تن تیدروکربن، ۱۲۰۰۰۰ تن روغن‌های معدنی، ۶۰۰ تن مواد پاک‌کننده، ۲۴۰۰۰۰ تن کلر و ۱۰۰ تن جیوه بود. مسمومیت مواد عالی و جیوه‌ای یک کارخانه در میناتای ژاپن ۲۰۰۰ نفر را به اختلالات عصبی دچار کرده، و باعث مرگ ۸۵۷ نفر شد. این مسمومیت بر اثر خوردن ماهی آلوده به وجود آمد (یوسف‌پور، ۱۳۷۶، ۳۳-۳۲). آثار تخریبی گازهای گلخانه‌ای، افزایش دمای زمین، آب‌شدن یخ‌های قطب شمال و بالا آمدن آب دریاها و دیگر آسیب‌های اجتماعی و زیست‌محیطی این صنایع در اواخر دهه ۱۹۷۰، موجی از اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی را ایجاد کرد که به جای آن‌که تکنولوژی و صنعت را به‌عنوان موتور پیشرفت به تصویر بکشند، از آن به‌عنوان نیروی تخریبی مهیب، یاد می‌کردند که آزادی انسان و محیط زیست او را به نابودی می‌کشاند. به قول تافلر، برای

بسیاری از طرفداران «محیط‌زیست»، «پیشرفت» واژه‌ای کثیف شده بود، و شمار فراوانی از کتاب‌ها در این سال‌ها به کتاب‌فروشی‌ها سرازیر شد که عناوینی چون *جامعه به آخور بسته*، *عصر تاریک/اندیشی*، *مخاطره پیشرفت* و *مرگ پیشرفت* داشتند. باشگاه رم در واکنش به این چالش‌ها در گزارشی به نام *محدودیت‌های رشد*، با پیش‌بینی فاجعه در جامعه صنعتی برای دهه‌های آینده، آهنگ عزا ساز کرد (تافلر، ۱۳۶۲، ۴۰۸).

در واکنش به آماری از آلودگی زیست محیطی ناشی از صنایع کلاسیک در ایالات متحده که رشد آن را از ۱۹۴۶-۱۹۷۱ از ۲۰۰ به ۲۰۰۰ درصد اعلام می‌کند، راکفلر چنین می‌گوید: «اختصاص هزینه‌های غیرواقع‌بینانه برای صنایع به منظور رفع آلودگی-های زیست محیطی، قدرت رقابت امریکا را در بازار جهانی کاهش می‌دهد» (بارنت و مولر، ۱۳۶۳، ۵۶۱-۵۶۳).

چالش دیگر در سال‌های منتهی به دهه ۱۹۷۰، موجی از ناآرامی و مبارزات مختلف کارگری، جنبش‌های دانشجویی و سایر جنبش‌های اجتماعی بود که بسیاری از کشورها از جمله امریکا را فراگرفت. اعتراض به افزایش تلفات ایالات متحده در جنگ ویتنام و نارضایتی از وضع موجود، رشد بی‌کاری و بحران بدهی‌های کشورهای جهان سوم، واکنش بسیاری از این کشورها به مداخلات ایالات متحده در سرکوب جنبش‌های ناسونالیستی و ناکامی نظریه‌های توسعه، رشد بدهی‌های این کشورها، پایین بودن قیمت مواد خام آن‌ها و درخواست صنعتی‌کردن جهان سوم، همگی تعادل موجود در ساختار اقتصاد سیاسی نظام سرمایه‌داری را با بحران مواجه ساختند.

به این ترتیب، در دهه ۱۹۷۰، در کنار رشد اضافه ظرفیت تولیدی، بی‌کاری و لذا اعتراضات کارگری به یکی از چالش‌های همه کشورهای صنعتی تبدیل شده بود. سطح اشتغال در حوزه صنعت از ۳۶ درصد در دهه ۱۹۶۰ به ۳۲ درصد در ۱۹۷۰ رسید. تنها در ایالات متحده تعداد بی‌کاران از ۲/۸ میلیون نفر در ۱۹۶۸ به ۴/۳ میلیون نفر در ۱۹۷۳ افزایش یافت. صاحبان صنایع در کشورهای مختلف در مواجهه با کاهش سودآوری، فشارهای بیشتری را بر کارفرمایان برای کاهش دست‌مزدها و کاهش هزینه‌ها وارد می‌کردند، و این خود، بر دامنه اعتصابات کارگری در کشورهای امریکا، فرانسه، ایتالیا و غیره می‌افزود (Cox, 1993, 268).

در مجموع، مدل انباشت، تقسیم کار و شاخه تکنولوژی مسلط در نظم بعد از جنگ، به واسطه تشدید رقابت‌های داخلی کشورهای پیشرفته صنعتی، جنگ ویتنام، فقر و

انقلاب‌های گسترده در جهان سوم، تورم، مشکلات مالی، تغییرات در تقسیم قدرت و موفقیت نسبی کارتل‌های نفتی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ با عدم کارایی مواجه شد، و برآیند آن، عدم تعادل و بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰ بود.

انقلاب در تکنولوژی و شکل‌گیری مرحله جدید گسترش

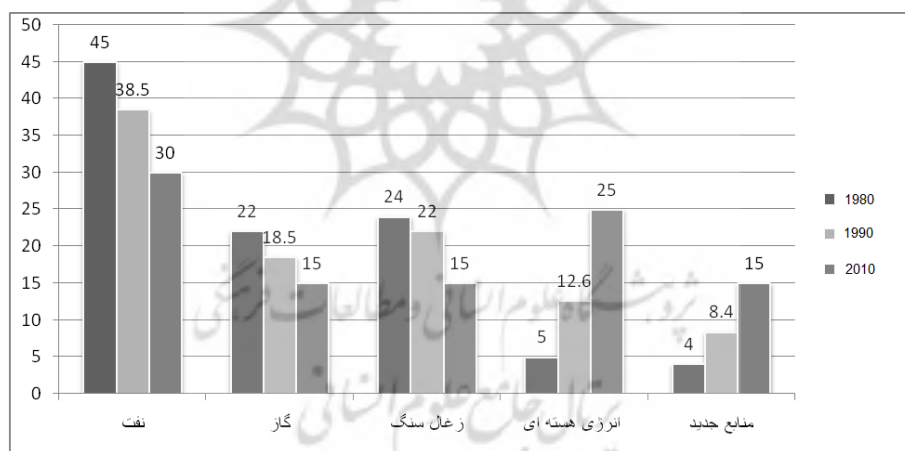
مدعای مقاله این است که پاسخ دیالکتیک نظام یادشده به بحران، روی آوردن به شاخه‌های نوین تکنولوژی، شکل‌گیری مدل انباشت و تقسیم کار جدید از دهه ۱۹۷۰ به بعد بوده است. این امر، زمینه فراملی شدن ساختارهای تولید، تجارت و سرمایه در قالب فناوری اطلاعات را فراهم آورده است. این تحول را می‌توان جهانی شدن سرمایه‌داری به معنای شکل‌گیری مدل انباشت و نیروهای اجتماعی جدید در قالب یک بلوک تاریخی فراملی از سرمایه جهانی دانست.

با روی آوردن نظام سرمایه‌داری به تکنولوژی‌های جدیدتر، بسیاری از شاخه‌های تکنولوژی در نظم پیشین، به رده‌های پایین‌تر سوق داده می‌شود. تعادل نظام در قالب تقسیم کار نوین، به این صورت برقرار می‌گردد که بازی‌گرانی که دارای ظرفیت تولیدی - تکنیکی و مناسبات پولی - مالی متناسب با شاخه جدید تکنولوژی باشند، معمولاً پذیرای پیشرفته‌ترین شق تکنولوژی شده، و در سلسله‌مراتب ساختاری در موقعیت هژمونیک قرار می‌گیرند. سایر بازی‌گران نیز، در قالب الزامات مدل انباشت و تقسیم کار نوین در ساختارهای مرکز و پیرامون و نیمه‌پیرامون نظام، در کلیت ساختار اقتصادی - سیاسی حاکم ادغام می‌شوند.

انقلاب در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات به‌منزله شاخه جدید تکنولوژی، زمینه‌ساز این تحول و دگرذیسی است. به‌عبارت دیگر، سرمایه‌داری در مرحله جدید تکامل نیروهای مولد خود با روی آوردن به شاخه‌های جدید تکنولوژی، زیربنا و زمینه شکل‌گیری یک مدل انباشت سرمایه را فراهم آورده، که شاخصه بارز آن، ایجاد شبکه درهم‌تنیده‌ای از ساختارهای جهانی تولید، تجارت و مالیه است. طیفی از بازی‌گران فراملی و کشورهای عمده سرمایه‌داری، در درون این بلوک قدرت حضور دارند (Gills, 1993, 211). این مرحله گسترش، بر تقسیم کاری تکیه دارد که پیشرفته‌ترین شاخه‌های تکنولوژی در حوزه ژنتیک، هوا - فضا، ریزپردازنده‌ها، انرژی اتمی و خورشیدی، و در مجموع، صنایع دانش‌محور را در کشورهای پیشرفته مستقر ساخته و

زمینه انتقال صنایع کلاسیک بحرانی، انرژی بر، آلاینده و فاقد تقاضای کافی به کشورهای جهان سوم در قالب صنعتی شدن این کشورها را فراهم کرده است. این تحول دستاوردهای متعددی برای برون رفت نظام از بحران دارد. برای مثال، به واسطه شکل گیری صنایع پیش رو حاصل از تکنولوژی های نوین، دقیقاً ۳/۵ کیلوگرم کابل نوری، قادر است معادل یک تن سیم مسی پیام تلفنی منتقل کند. مهم تر این که برای تولید ۳/۵ کیلوگرم کابل نوری، به کم تر از ۵ درصد انرژی لازم برای تولید یک تن کابل مسی نیاز هست. ۲۴ کشور عضو OECD از طریق تقلیل ضایعات و افزایش کارایی، مصرف انرژی خود را تا ۲۰٪ کاهش داده اند.

این کاهش معادل یک میلیارد تن نفت در سال، و معادل کل تولید امریکا و اروپای غربی است. کاهش تقاضا، به دلیل صرفه جویی ها و افزایش عرضه به دلیل نوآوری جدید در عرصه انرژی و روی آوردن تدریجی به منابع جدید انرژی، مطابق شکل زیر بوده که سبب مدیریت تقاضا و کاهش قیمت های مواد خام شده است.



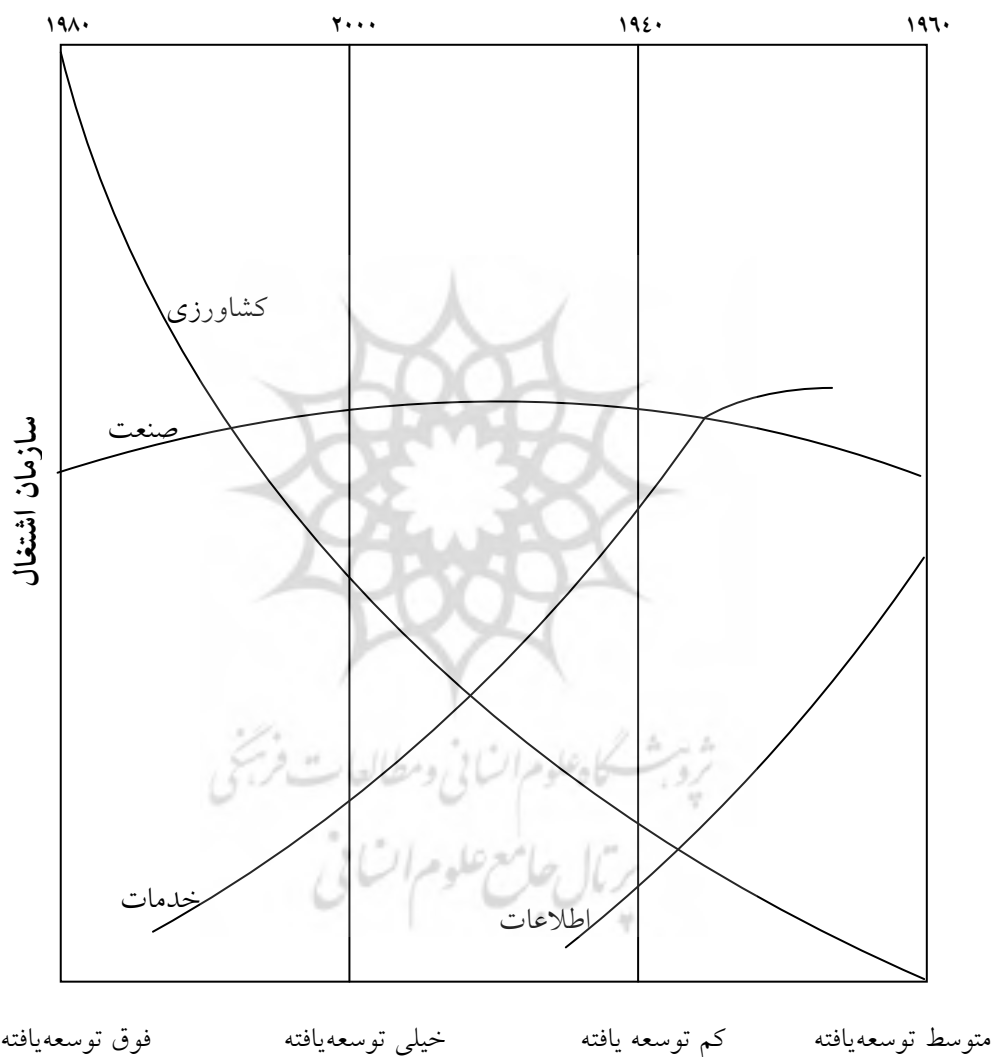
منبع: برگرفته از آمارهای مختلف www.iaea.org , www.opec.org World Energy Outlook

با احتساب نرخ تورم، قیمت منابع طبیعی از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ حدود ۶۰ درصد پایین آمد (سلیمی، ۱۳۷۹، ۱۰۱-۱۰۳). به همین دلیل می توان گفت که در ساختار جدید، منابع طبیعی اساساً پایه رقابت و مزیت نسبی به شمار نمی آید.

جهانی‌شدن ساختار تولید و سرمایه که خود، برآیند نوآوری‌های تکنولوژیک و الزامات برون‌رفت از بحران دهه ۱۹۷۰ است، زمینه شکل‌گیری نیروهای اجتماعی متناسب با آن، یعنی یک ساختار قدرت فراملی را فراهم کرده است. این بلوک قدرت و مدیریت فراملی کنش جمعی خود را از استراتژی، ایدئولوژی و نهادهایی مختص به خود می‌گیرد که کمیسیون سه‌جانبه، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، کنفرانس بیلدر برگ و ... ترسیم‌کننده خطوط فکری و ابزار قدرت اجرایی آن هستند (Gill, 1993, 1561). دگرذیسی در نقش و کارکرد نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در قالب پی‌گیری و اجرای سیاست‌های «تعدیل ساختاری» در کشورهای مختلف، برآیند واکنش نظام سرمایه‌داری و بازی‌گران اصلی آن به بحران مزبور است که آثار و نتایج آن تا امروز، در انطباق اقتصادهای ملی با اقتصاد جهانی، و مواجهه با چالش‌های نظام سرمایه‌داری، به‌ویژه، مسائل شمال-جنوب، قابل مشاهده است.

کشورهای پیشرفته در چارچوب سرمایه‌گذاری در شاخه‌های جدید تکنولوژی، بیش از ۸۹ درصد مهندسی و دانش‌مندان و ۹۶ درصد هزینه‌های تحقیقاتی و توسعه را به‌خود اختصاص داده‌اند. در این میان، ۱۴ درصد بودجه ایالات متحده، معادل بودجه تحقیقاتی بیش از یک‌صد کشور جهان است. از این رو، اگر چه ایالات متحده در چارچوب مدل انباشت مبتنی بر صنعت اتومبیل و حمل و نقل و صنایع مصرفی با دوام در سال‌های دهه ۱۹۷۰ با بحران و قدرت‌گیری رقبا مواجه شد، اما حجم عمده‌ای از هزینه‌های پژوهش‌های علمی، حاصل سرمایه و ظرفیت‌های این کشور در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بوده که به مهم‌ترین محرک و عامل شکل‌گیری انقلاب اطلاعاتی و تبدیل شدن آن به صنایع پیش‌رو در فاز جدید تبدیل شده است. هزینه‌های تحقیق و توسعه این کشور، تنها در دهه ۱۹۵۵-۱۹۶۵، بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بوده که معادل ۲/۵ برابر هزینه‌های ۱۷۸ سال تاریخ گذشته آمریکا است. این کشور در ۱۹۷۷ بالغ بر ۱۹۰ میلیارد فرانک صرف امر تحقیق و توسعه به‌منزله مهم‌ترین پایه شاخه جدید تکنولوژی کرده که تقریباً ۶ برابر فرانسه، ۱۰ برابر انگلیس، ۳ برابر ژاپن و ۴ برابر آلمان بوده است (شهیدی، ۱۳۷۱، ۱۱۲) و (سیف، ۱۳۷۸، ۱۳۵-۱۳۹). گذار تدریجی ساختار اقتصاد سیاسی کشورهای پیشرفته به شیوه‌های جدید تولید و تقسیم کار جهانی بین جهان سوم و این کشورها را می‌توان مطابق نمودار زیر ترسیم کرد.

تحولات مربوط به تقسیم کار جهانی و تمرکز کشورهای پیشرفته و جهان سوم بر شاخه‌های مختلف تکنولوژی



از ۱۹۷۰ ایالات متحده با بیش از ۱/۵ میلیون نفر برنامه‌نویس کامپیوتر، یکی از بزرگ‌ترین رده‌های شغلی و تمرکز تولیدی را در میان کشورهای جهانی به خود اختصاص داده است. ۶۰ درصد از کل تحقیقات شرکت‌های داروسازی آلمانی در آمریکا انجام می‌شود و این نیازمندی به آمریکا در همه جای دنیا حتی ژاپن نیز حس می‌شود. در کنار این امر، حضور سرمایه‌ها و بانک‌های امریکایی در سایر کشورهای پیشرفته، باعث شد که برخلاف مقاطع پیشین که معمولاً بحران در نظم هژمونیک نظام با جای‌گزینی دولت قوی‌تر به جای دولت پیشین حل می‌شد، این بار ترکیب پیچیده‌تری از ساختار قدرت شکل بگیرد که ایالات متحده، هم‌چنان یکی از نیروهای اصلی است. ترقی منظم سود حاصل از عمل‌کرد شرکت‌های چندملیتی امریکایی از ۵ نیم میلیارد دلار در ۱۹۵۰ به ۳/۷ میلیارد دلار در ۱۹۷۳ و به بیش از ۱۰ میلیارد در ۱۹۷۴، یعنی سال‌های اوج بحران، نماد عمق قدرت این کشور در معادله جهانی قدرت و ثروت در برهه بعد از بحران است. ساخته‌شدن قطعات امریکایی‌ترین کالای امریکایی، یعنی خودرو در نقاط مختلف جهان، یا استقرار سرمایه‌های این کشور در کشورهای دیگر، مانند شرکت کوکاکولا به منزله امریکایی‌ترین شرکت امریکایی که بیش از ۸۰ درصد فروش خود را در خارج از آمریکا تحقق می‌بخشد، از مصادیق پیچیدگی ساختار جهانی قدرت جدید است. (تارو، ۱۳۸۳، ۱۳-۲).

در حال حاضر، مناطق و مادرشهرهایی در آمریکا و اروپا به‌ویژه سه شهر لندن، نیویورک و توکیو به مرکز تجمع ۸۰٪ شرکت‌های بسیار بزرگ صنعتی و مالی تبدیل شده، و بیش از دو سوم دادوستدهای مالی جهانی در این شهرها، مورد مذاکره قرار می‌گیرد. طی دهه ۱۹۸۰ تنها کشورهای عضو سازمان هم‌کاری و توسعه اقتصادی (OECD) با اختصاص ۲/۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود به امر تحقیق و توسعه، حدود ۳۵۰ میلیارد دلار در این زمینه سرمایه‌گذاری کردند، و در مقایسه با آنان، کل کشورهای جهان سوم یا جنوب در این مقطع چیزی در حدود ۲۰ میلیارد دلار هزینه کردند که بخش عمده‌ای از آن نیز، محدود به چند کشور بود (برکشلی، ۱۳۷۴، ۹). این شاخص خود‌گویای اهمیت روز افزون دانش و فناوری در ساختار جدید انباشت و تولید از یک سو، و فاصله کشورهای جهان سوم از این فرماسیون، از سوی دیگر است.

تنها در سال ۱۹۹۲، ارزش کالاها و خدمات صادرشده از اروپای غربی به ایالات متحده، حدود ۹۵ میلیارد دلار بود، و واردات این کشورها از امریکا حدود ۱۱۱ میلیارد دلار ارزش داشته است. صادرات این منطقه به آسیا و اقیانوس آرام، ۹۶ میلیارد دلار و واردات آن ۱۲۸ میلیارد دلار بوده است. ارزش صادرات کالاها و خدمات ایالات متحده به حوزه اقیانوس آرام در این سال ۱۲۸ میلیارد دلار و واردات آن کشور از منطقه ۲۱۵ میلیارد دلار بوده است. در سال ۲۰۰۵، شرکت‌های اروپایی حدود ۲۰ میلیارد دلار در بخش تحقیق و توسعه اروپا سرمایه‌گذاری کرده‌اند (تارو، ۱۳۸۳، ۳-۲). تا سال ۲۰۰۶ سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اتحادیه اروپا به امریکا به ۱/۱۱ تریلیون دلار رسیده است، و در مقابل، سهم سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا در اروپا تا سقف ۱/۱۲ تریلیون دلار افزایش پیدا کرده است. در سال ۲۰۰۷، بیش از نیمی از کل جریان سرمایه امریکا به اروپا وارد شده است. در سال ۲۰۰۵، شرکت‌های اروپایی در امریکا ۳۱۲ میلیارد دلار کالا و خدمات تولید کرده‌اند، و شرکت‌های امریکایی نیز، در اتحادیه اروپا ۴۳۴ میلیارد دلار تولید کرده‌اند (پورااحمدی، ۱۳۹۸، ۴۹-۵۰). تقریباً ۷۰٪ از فیلم‌هایی که مردم در اروپای غربی می‌بینند، امریکایی است، و بیش از ۹۰٪ بازار بسیاری از کشورهای دنیا در اختیار فیلم‌های امریکایی است؛ در حالی که صاحبان چهار شرکت از پنج شرکت بزرگ ضبط موسیقی دنیا امریکایی نیستند. بزرگ‌ترین ناشر کتاب امریکایی یک شرکت آلمانی است و تعداد فروشگاه‌های سوشی در خارج از ژاپن بیش‌تر از فروشگاه‌های مک‌دونالد در خارج از امریکاست (تارو، ۱۳۸۳، ۱۴۰). در دو دهه اخیر، ادغام شرکت‌های مختلف امریکایی-اروپایی، روند صعودی پیدا کرده است. نمونه‌هایی از آن را می‌توان ادغام شرکت دایملر آلمان و کرایسلر امریکا، یا ادغام شرکت نفتی بی پی (BP) انگلیس و شرکت آموکو (AMOCO) امریکا در ۱۹۹۸ در هم‌دیگر دانست. امریکا با ۵۰ تریلیون دلار و اروپا با ۳۰ تریلیون دلار دارایی، بر بازار ۱۴۰ تریلیون دلاری سرمایه جهانی مسلط‌اند. در بطن این کشورها، ۵ نهاد مالی صدرنشین جهانی جمعاً ۴۸/۵ تریلیون دلار دارایی دارند که بیش از $\frac{1}{3}$ مجموع جهانی است. در سال ۲۰۰۱، تقریباً ۱ درصد از ثروت‌مندترین امریکایی‌ها $\frac{1}{3}$ از کل ثروت این کشور را در اختیار داشته‌اند، و از مجموع ۱۰ شرکت بزرگ جهان در سال ۱۹۸۸ تعداد ۸ شرکت و از ۱۵ بانک معتبر دنیا در پایان این دهه ۸ بانک امریکایی‌اند (راتکاف، ۱۳۸۹، ۶۵-۶۹).

چند برابر شدن این جریان‌ها در حوزه تجارت نیز صدق می‌کند. فروپاشی نظام برتون وودز و افزایش تجارت و مبادلات جهانی، متوسط حجم تجارت و بازار معاملات را از روزانه ۱۵ میلیارد دلار در ۱۹۷۳ به بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۹۲ و بیش از ۱۰/۲ تریلیون دلار در یک دهه بعد افزایش داد. در حالی که سهم صادرات جهانی در سال ۱۹۵۰ حدود ۶۱ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۰، ۳۱۵ میلیارد دلار بود، این حجم در سال ۱۹۹۰ به ۳۴۴۷ میلیارد دلار رسید. فروش ۱۰۰ شرکت از بزرگ‌ترین شرکت‌های فراملیتی، بیش از کل صادرات هر یک از کشورهای است که جز کشورهای توسعه نیافته‌اند؛ یعنی بیش از ۱۲۰ کشور. در جهان، ۲۳ شرکت چندملیتی وجود دارد که فروش آن‌ها از صادرات بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان در حال توسعه، مانند هند، برزیل، مکزیک، آرژانتین و اندونزی بیش‌تر است (ساعی، ۱۳۸۸، ۱۴۴). از ۵۰۰ شرکت برتر دنیا، ۱۷۹ شرکت در امریکا، ۱۰۷ شرکت در ژاپن، ۳۸ شرکت در بریتانیا، ۳۷ شرکت در آلمان، ۳۷ شرکت در فرانسه مستقر هستند. ایالات متحده به‌عنوان کشوری که فقط ۴/۶ درصد از جمعیت جهان را داراست، بیش از ۵۵ درصد از سود تجارت جهانی را دریافت می‌کند. در سال ۱۹۹۹، از ۲۶ شرکت مهم نفتی ۹ شرکت در امریکا، ۷ شرکت در اروپا و ۴ شرکت در ژاپن مستقر بوده‌اند (محمدی ۱۳۸۷، ۸۷-۸۶). شرکت‌های امریکایی بیش از یک چهارم تولیدات خود را در خارج از امریکا انجام می‌دهند. ۵۶ درصد واردات و ۳۵٪ صادرات این کشور در سال ۲۰۰۰ در قالب عمل‌کرد این شرکت‌ها تحقق یافته است (تارو، ۱۳۸۳، ۱۳).

انتقال صنایع به پناه‌گاه‌های آلاینده‌گی به مثابه راه‌کار حل بحران

واقعیت، این است که بلوک قدرت فراملی در کنار روی آوردن به حوزه‌های جدید تولید و تجارت، زمینه انتقال صنایع کلاسیک مانند لاستیک‌سازی، راه‌آهن، منسوجات، مواد اولیه پتروشیمی، ذوب فلزات و سیمان به جهان سوم را فراهم ساخته است. هر کدام از کشورها و مناطق جهان سوم، به تناسب ظرفیت‌ها و زمینه‌هایی مانند مواد خام ارزان، نیروی کار فراوان، و محیط‌زیست دست‌نخورده و فاقد محدودیت، به میزبان شاخه‌هایی از صنایع مزبور تبدیل شده‌اند. مهم‌ترین کشورهایی که قبلاً این صنایع در آن‌ها استقرار داشتند، کشورهای پیشرفته صنعتی مانند ایالات متحده، اتحادیه اروپا به‌خصوص آلمان و ژاپن بودند (Tomassini, 1982, 120). کشورهای برزیل، مکزیک و

آرژانتین در امریکای لاتین، تایوان، کره جنوبی، هنگ کنگ و سنگاپور در آسیای جنوبی، ایران، عراق، عربستان و به تازگی قطر، امارات و کویت در خاورمیانه، الجزایر و مصر در آفریقا، به ترتیب، مهم ترین دریافت کنندگان صنایع خارجی بوده اند (شهیدی، ۱۳۷۱، ۳-۱۳۲).

از دهه ۱۹۷۰ به تدریج، شاهد کاهش اهمیت نسبی بخشی از تولیدات صنعتی در کشورهای پیشرفته و استقبال کشورهای جهان سوم از شاخه هایی از صنایع یاد شده هستیم، که در ظاهر امر، همان طور که جدول زیر نشان می دهد، نقشه صنعتی جهان را متحول ساخته است.

جغرافیای انتقال تکنولوژی

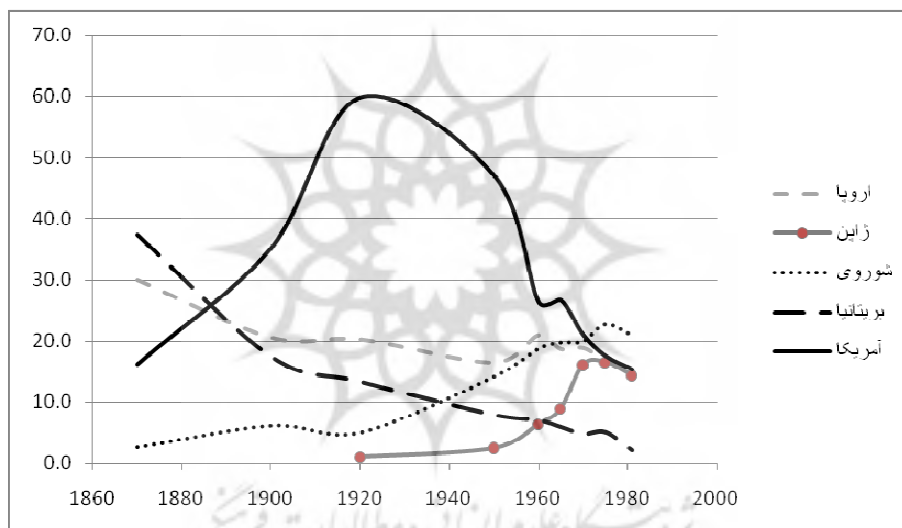
دریافت کنندگان اصلی صنایع	آسیا	امریکای لاتین	خاورمیانه	آفریقا
انتقال دهندگان اصلی صنایع				
کشورهای صنعتی با اقتصاد بازار	+++	+++	++	+
ایالات متحده	+++	+++	++	+
آلمان	++	+++	++	+
انگلستان	++	+	++	++
فرانسه	+	+	++	+++
ایتالیا	+	+	++	+
ژاپن	+++	++	++	+
کشورهای تازه صنعتی شده NIC	+	+	++	++
هند	+		++	++
برزیل		+	+	+
کره جنوبی			++	+
آرژانتین				+

تعداد علامت های معرف میزان نسبی دریافت کننده برای هر انتقال دهنده (شهیدی، ۱۳۷۱، ۱۳۹)

این تحول در زمینه تولیدات فولاد، پتروشیمی، صنایع الکترونیک و سیمان قابل مشاهده است. با جایگزینی مواد و مصالح دیگر در صنعت اتومبیل، هواپیماسازی، ماشین آلات مولد برق و غیره، از نقش و اهمیت فولاد به خصوص در قالب تولید

شمش‌های خام کاسته شده، و این نوع از تولید به کشورهای جهان سوم منتقل می‌شود. بالا رفتن تدریجی هزینه‌های کارگری، آلودگی محیط‌زیست، انرژی‌بر بودن این صنعت و به صحنه آمدن فناوری‌های نوین جای‌گزین، صنعت مزبور را در دهه ۱۹۷۰ با شکست مواجه کرد. جنرال موتورز نیز با صنعت فولاد مرتبط بود، و مظهر اصلی شاخه پیش‌رو تکنولوژی نیمه دوم قرن بیستم به رهبری آلفرد پاسلون محسوب می‌شد. این شرکت نیز، در اوایل دهه ۱۹۹۰ حدود ۳/۵ میلیارد دلار زیان به بار آورد، و حدود ۲۰ کارخانه خود را تعطیل یا منتقل کرد (بل، ۱۳۸۶، ۸۱-۸۳).

تولید آهن و فولاد در برخی کشورهای پیشرفته (تولید کشور به‌عنوان درصدی از کل محصول جهان)



در پاسخ به بحران انرژی و بازدهی کم صنایع فولاد، به تدریج در زمینه تولید ماشین‌آلات مولد برق بیش از ۱۰ درصد در کشتی‌سازی تا ۳۰ درصد و در پیچ و مهره‌سازی تا ۱۲ درصد از مصرف فولاد کاسته شد. در مقابل، روی‌کرد به‌کارگیری روش‌های جدید جای‌گزینی مواد آلومینیومی، پلاستیکی و شیشه‌های ضدضربه به جای فولاد به صورت گسترده در پیش گرفته شد. ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰ در حوزه تولید ورقه‌های فولادی ۶۳۵ میلیون دلار صادرات و ۴۳۱ میلیون دلار واردات داشت، حال آن‌که در آغاز دهه ۱۹۸۰ به واردکننده خالص این کالا، تبدیل شده بود، و تولید ورقه‌های فلزی این کشور از ۱۰۱ میلیون تن در ۱۹۷۳ به ۶۵/۹ میلیون تن در ۱۹۸۶

کاهش می‌یابد. در همین راستا، واردات سایر محصولات فلزی این کشور، ۱۰ برابر شد. در طول دهه ۱۹۸۰، از مصرف فولاد در تولید یک اتومبیل امریکایی تا ۵۳ درصد کاسته شد. این کشور در دهه ۱۹۶۰ تنها ۴ درصد از میزان مصرف فولاد خود را وارد می‌کرد، از دهه ۱۹۷۰، واردات آن فزونی گرفت، و تا دهه ۱۹۸۰ این میزان به حدود ۲۰ درصد رسید. همین‌طور اروپا تا دهه ۱۹۸۰، بالغ بر ۴۵ درصد فولاد خود را از طریق واردات تأمین کرده است (نصیرزاده، ۱۳۶۵، ۲۷۸). این مهم در خصوص انتقال صنایع الکترونیک نیز صدق می‌کند. میزان رشد صنایع مصرفی الکترونیکی در کشورهای جهان سوم که بیش‌تر، وابسته به شرکت‌های چندملیتی هستند، در دهه ۱۹۷۰ به دو برابر کل واحدهای اروپای غربی و امریکا رسید (یونیدو، ۱۳۶۵، ۳۱۱).

صنایع تولید محصولات اولیه پتروشیمیایی، نظیر تولید پروپان، بوتان، اتیلن، آمونیاک، گوگرد و غیره، از دیگر صنایع مشمول انتقال است که سرمایه‌گذاری در آن، کانون استراتژی صنعتی شدن بسیاری از کشورهای جهان سوم، به‌ویژه کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه را در چند دهه اخیر تشکیل می‌دهد. در حالی که ارزش گاز کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه در سال ۱۹۷۳، برای مثال در ایران هر هزار فوت مکعب ۲ سنت، و در عربستان ۳۰ الی ۳۵ سنت بود، ارزش این مقدار گاز در امریکا ۳/۸ دلار بود. در حالی که در سال ۱۹۸۷ هزینه تولید اتیلن به‌منزله یکی از کالاهای ساده پتروشیمی در امریکا، ۳۵۳ دلار در تن بود، در خاورمیانه از ۱۹۸ دلار در تن تجاوز نمی‌کرد. این امر باعث شد که ظرفیت تولیدی صنایع این دسته از محصولات، مانند متانول و اتیلن، در اروپای غربی از ۸۸٪ در سال‌های ۷۲-۱۹۶۲ به ۷۴٪ و در ژاپن از ۹۲٪ به ۷۰٪ در سال‌های ۸۰-۱۹۷۷ کاهش یابد. در میانه سال ۱۹۸۲، واحدهای تولید پتروشیمی در اروپا ماهیانه ۲۰۰ میلیون دلار زیان پیش‌بینی کرده بودند.

البته کاهش حجم این صنایع در کشورهای پیشرفته، به معنی دست کشیدن از همه فرآیند تولید محصولات پتروشیمیایی در این کشورها نیست؛ بلکه تنها آن بخش از این فناوری‌ها که مبتنی بر اصول ساده الکترومکانیکی بوده، مقدار زیادی انرژی مصرف می‌کنند و مواد زائد فراوانی از خود بر جای می‌گذارند، به کشورهای اخیر منتقل می‌شود. به همین علت، در دهه ۱۹۸۰ تقریباً هم‌چنان نیمی از ارزش تولیدات امریکا را صنایع شیمیایی، تشکیل می‌دهد که حدود ۹۰٪ آن مربوط به محصولات پتروشیمی بوده است. بر اساس برآوردها در قرن بیست و یکم، سالانه حدود یک میلیارد تن از

محصولات پتروشیمی به بازار عرضه خواهد شد که سرانه‌ای حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ کیلو گرم برای هر نفر را تشکیل می‌دهد. با این حال، سهم جهان سوم در این حوزه، تنها میزبانی صناعی است که حتی در عظیم‌ترین پروژه‌های تولید این محصولات، هر ساله زیان‌ده اعلام می‌شوند (رفیعی، ۱۳۸۲، ۶-۷).

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله شناخت سازوکار تاثیرگذاری ساختارهای اقتصاد سیاسی جهانی بر موقعیت و جای‌گاه کشورهای جهان سوم، با تاکید بر ماهیت و چگونگی صنعتی‌شدن این کشورها در چند دهه اخیر بود. در این راستا، به نحوه عمل‌کرد نظام سرمایه‌داری در مرحله جدید گسترش آن، یعنی جهانی‌شدن این نظام و ارتباط آن با صنعتی‌شدن جهان سوم پرداختیم. مدعای پژوهش حاضر این بود که سرمایه‌داری از دهه ۱۹۷۰ با یک سلسله بحران‌های ساختاری مواجه شد که از مهم‌ترین عوامل آن، عمل‌کرد بحران‌زا و هزینه‌بردار صنایع کلاسیک، مانند صنایع انرژی‌بر فولادسازی، پتروشیمی، سیمان و غیره، در مدل انباشت پس از جنگ است. سرمایه‌داری برای برون‌رفت از بحران دو راه-کار در پیش گرفته است: نخست، روی آوردن به شاخه‌های جدید تکنولوژی و مدل انباشت ملازم آن در چارچوب اقتصاد سیاسی کشورهای پیشرفته و شرکت‌های چندملیتی، و دوم، انتقال بخشی از بحران، یعنی صنایع کلاسیک به جهان سوم.

بنابر این، آنچه صنعتی‌شدن جهان سوم خوانده می‌شود، در چارچوب این مفصل‌بندی قابل فهم است. در واقع، جهانی‌شدن را می‌بایست معادل تقسیم کار و مدل انباشت نوین و انقلاب در تکنولوژی دانست که زمینه ادغام و اتصال کشورهای جهان سوم به ساختار اقتصاد سیاسی جهانی را در قالب شاخه‌هایی از تکنولوژی آلاینده و انرژی‌بر به این کشورها فراهم ساخته است.

منابع

۱. امین، سمیر (۱۳۸۴)، سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: انتشارات آگاه.
۲. _____، یک بحران در ساختمان امپریالیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات پژوهش‌ها، ۱۳۵۸.
۳. امبروز، استفان (۱۳۶۳)، روند سلطه‌گری: تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۸۳-۱۹۳۸، ترجمه احمد تابنده تهران، انتشارات چاپ پخش، چاپ اول.
۴. اسکالر، هالی (۱۳۷۲)، سه جانبه‌گرایی: کمیسون سه‌جانبه و برنامه‌ریزی نخبگان برای اداره جهان، ترجمه احمد دوست محمدی، تهران، چاپ اول.
۵. برنر، رابرت (۱۳۸۶)، بحران در اقتصاد جهانی: ۱۹۹۸-۱۹۵۰، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر اختران، چاپ اول.
۶. بل، دانیل (۱۳۸۶)، آینده تکنولوژی، ترجمه احد علیقلیان، تهران، چاپ اول، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. برکشلی، فریدون (۱۳۷۴)، نظم نوین اقتصاد جهانی و کشورهای جنوب، تهران، نشر قومس، چاپ اول.
۸. پوراحمدی، حسین (۱۳۸۹)، «همگرایی و واگرایی در روابط اروپا و آمریکا»، فصل‌نامه روابط خارجی، شماره ۵، ص ۸۱-۴۱.
۹. تارو، لستر (۱۳۸۳)، تولید ثروت، ترجمه آزاده بیدار دخت، تهران، انتشارات هرمس.
۱۰. تودارو، مایکل (۱۳۸۷)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران، انتشارات کوهسار، چاپ شانزدهم.
۱۱. ساعی، احمد (۱۳۸۸)، توسعه نیافتگی در دوران پساستعماری، چاپ اول، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات.
۱۲. سیف، محمد سعید (۱۳۷۸)، «طرح و برنامه در انتقال فناوری»، در مجموعه مقالات سمینار فناوری و نوسازی صنایع، سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، تهران، آبان ۱۳۷۸، ص ۱۳۵-۱۳۹.

۱۳. شهیدی، محمدتقی (۱۳۷۱)، *انتقال فناوری و صنعتی کردن کشورهای در حال توسعه: چگونگی انتقال در واحدهای تولیدی*، تهران، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. خالقی، احمد (۱۳۸۴)، *جهانی‌شدن سرمایه*، تهران، انتشارات گام نو، چاپ اول.
۱۵. رفیعی فنود، محمد حسین (۱۳۸۴)، «نیم قرن پتروشیمی ایران»، *مجله نفت و توسعه*، ۱۳۸۴، شماره ۵.
۱۶. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)*، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، انتشارات طرح نو.
۱۷. نصیرزاده، غلامرضا (مترجم، ۱۳۶۵) *صنعت در جهان متغیر: مطالعه توسعه صنعتی جهان*، یونیدو «سازمان توسعه صنعتی وابسته به سازمان ملل»، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۸. محمدی، علی (۱۳۸۷)، *جهانی‌شدن و استعمار دوباره: موردشناسی کشورهای اسلامی در قرن بیست و یکم*، تهران، نشر نی.
19. Gills, Barry (1993) "The Hegemonic Transition in East Asia: A Historical Perspective", in Stephen, Gill, *Gramsci: Historical Materialism and International Relations*, Cambridge University Press.
20. Gill, Stephen and David Law, (1993), "Global Hegemony and Structural Power of Capital", in Gihll, Stephen (eds), *Gramsci: Historical Materialism and International Relations*, Cambridge University Press, p.p 93-124.
21. Cox, Robert (1993), "Gramsci, Hegemony and International Relations: an Essay in Method", in Stephen Gill, *Gramsci: Historical Materialism and International Relations*, Cambridge University Press.
22. _____, "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations theory", in Linklater, Andrew, eds *International Relation: Critical Concepts in Political Dcience*, (London and New York: 2000), volume 5, p.p 1537-1571.

23. Hoogvelt, Ankie (1997), *Globalization and the Postcolonial World: The New Political Economy of Development*, the Johns Hapkins University Press.
24. Tomassini, Luciano (1982), "Internationalisation, Trade and the Division of Labor, in *The Foreign Policy of Third World State*, eds by John. J. Stremlau, Westwiew press: p.p132-117.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی